

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مکر الهی:

یکی از صفات الهی این است که خداوند مکر دارد. «وَاللّٰهُ خَیْرُ الْمَکْرِیْنَ»^۱؛ خدا بهترین مکرکنندگان است.

اقسام مکر:

- ۱- رسیدن به ناحق با روش نامشروع؛ مثل کاری که مستکبران و چپاولگران انجام می‌دهند. مثل مکر معاویه.
 - ۲- رسیدن به حق با شیوه نامشروع؛ اگر کسی بخواهد به حق برسد اما شیوه‌اش شیوهی غیرمشروع و نادرست باشد و بخواهد با مکر به حق خودش برسد، این مکر سیئه است؛ منتها قبح آن کمتر است.
 - ۳- رسیدن به حق با شیوه مشروع. این نوع مکر، مکر حسن است. خداوند فقط اینگونه مکر می‌کند.
- آن دو روش معصیت دارد، خصوصاً روش اول که در قرآن کریم با عنوان مکر سیئه از آن نام برده شده است و فرموده است: «...وَلَا یَحِیْقُ الْمَکْرُ السَّیِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ...»^۲؛ مکر سیئه نمی‌گیرد، مگر دامن اهلش را. در دنباله آیه می‌فرماید: که این سنت لایتغیر الهی است. مکاران تاریخ را نگاه کنید، آخر الامر مکر آنها دامنگیر خودشان شد. اما رسیدن به حق به وسیله روش مشروع در قرآن کریم فراوان از آن یاد شده است. مانند مکر حضرت یوسف^(ع) برای نگاه داشتن برادر بود، که البته در آیه یک ابهاماتی است، آنجا که ندا دادند: «...أَدْنِ مَوَدِّنَ أَيْتِهَا الْعِیْرِ إِنَّکُمْ لَسَارِقُونَ»^۳؛ یک جارچی ندا داد، گفت: ای کاروان! شما دزدید. «قَالُوا وَاقْبَلُوا عَلَیْهِمْ مَا ذَا تَقْتَدُونَ»^۴؛ گفتند: چه چیز گم کرده‌اید که ما دزدیم؟! «قَالُوا نَقْتَدِ صَوَاعِ الْمَلِکِ...»^۵؛ گفتند: ما جام پادشاه را گم کرده‌ایم. «...وَلَمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِیْرٍ وَآنَا بِهِ زَعِیْمٌ»؛ هر کس جام پادشاه را نشان دهد و بیاورد بار یک شتر جایزه دارد و من جارچی هم متعهد هستم که این جایزه به او داده شود. «قَالُوا تَاللّٰهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِی الْأَرْضِ وَ مَا کُنَّا سَارِقِیْنَ»^۶؛ گفتند: شما می‌دانید، به خدا سوگند! ما نیامده‌ایم در زمین فساد کنیم، ما دزد نیستیم. «قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ إِنْ کُنْتُمْ کَاذِبِیْنَ»^۷؛ جارچیان گفتند: جزای دزد چیست، اگر دروغ بگویید و ثابت شود دزد هستید؟ «قَالُوا جَزَاؤُهُ مَنْ وَجَدَ فِی رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ کَذَلِکَ نَجْزِی الظَّالِمِیْنَ»^۸؛ گفتند: قانون ما این است که هر کس در بارش مال پادشاه پیدا شد، خودش جزای آن است؛ یعنی خودش گروگان گرفته شود. چون در شریعتی که در زمان حضرت یعقوب^(ع) جاری بود، حکم سارق این بود که اگر سرقت اثبات می‌شد، صاحب مال یک سال سارق را به بردگی می‌گرفت، که این مجازات در شریعت اسلام منسوخ شده و تبدیل به قطع ید (بر اساس حکمت‌هایی) شده است. بعد گفتند: «...کَذَلِکَ نَجْزِی الظَّالِمِیْنَ»؛ ما این‌گونه ستمگران را مجازات

۱- آل عمران آیه ۵۴

۲- فاطر آیه ۴۳

۳- یوسف آیه ۷۰

۴- یوسف آیه ۷۱

۵- یوسف آیه ۷۲

۶- یوسف آیه ۷۳

۷- یوسف آیه ۷۴

۸- یوسف آیه ۷۵

می‌کنیم. «فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ آخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وِعَاءِ آخِيهِ...»؛ شروع کرد بارها را گشتن، قبل از بار بنیامین برادر یوسف، بعدش هم آمد سراغ بار بنیامین و ظرف را در بار بنیامین پیدا کرد. این جا بود که برادران تعجب کردند، مستأصل شدند، به بنیامین گفتند: تو برداشتی؟! او هم نگفت نه و نه گفت بله. آنها گفتند: اگر برداشته بود یک جوری از خودش دفاع می‌کرد، فریادی می‌زد، می‌گفت، من دزد نیستم. سرگردان شدند. بنیامین را گرفتند و بازداشت کردند. قرآن می‌فرماید: «...كَذَلِكَ كَذَبْنَا لِيُوسُفَ...»؛ ما این مکر را برای یوسف طراحی کردیم. پس خدا مکر می‌کند. «...مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَن نَّشَاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ»^۳، یوسف اگر می‌خواست طبق قانون پادشاه رفتار کند، قانون پادشاه این نبود که دزد را نگه دارند، یک قانون دیگری بود. به آنها گفت: اگر دزد را در شما پیدا کردیم، شما می‌گویید با او چه کار کنیم؟ خودشان گفتند: گروگان گرفته می‌شود. چون خودشان گفتند، به قانون خودشان عمل کردند والا قانون کشور این نبود. بعد قرآن می‌فرماید: ما درجات هر کس را بخواهیم (صلاح بدانیم) بالا می‌بریم و هر دانشمندی بالادستی هم دارد. بالای دست هر دانشمندی یک دانشمند دیگری است. پس اثبات می‌شود که خدا مکر می‌کند یا حضرت ابراهیم^(ع) مکر کرد. گفتند: بیا برویم مراسم! «فَنظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ»^۴؛ یک نگاهی به ستارگان کرد. «فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ»^۵؛ گفت: من بیمارم. در روایت آمده که بیمار نبود. چطور شخصی بیمار است که پتک آهنین برمی‌دارد و در بتکده این همه سنگ را می‌شکنند!! آدم بیمار از عهده‌ی آن بر نمی‌آید، آدم سالم هم زور می‌طلبد. شکستن بت‌های سنگین آن هم در یک بتکده کار یک آدم نیست، ده نفر نیروی قوی می‌خواهد.

یک نکته: من عرض کردم رسیدن به حق با شیوه مشروع. روایت می‌گوید: «وَاللَّهُ مَا كَانَ سَقِيمًا»^۶؛ به خدا ابراهیم بیمار نبود. پس دروغ گفت؟! البته ما نمی‌خواهیم خودمان را در یک چاله دیگری بیندازیم و بیاییم ثابت کنیم دروغ در کجا. ولی اجمالاً بدانید که این شیوه، شیوه‌ی درستی بود. یعنی گاهی وقت‌ها لازم است که مثلاً تقيه شود، واقع کتمان شود، که در جای خودش بحث خواهیم کرد، یک مقدار هم بحث اخلاقی است و ارتباطی دارد بین مسائل اخلاقی و اعتقادی. می‌خواهم بگویم شیوه‌ی درست این نیست که صرفاً ما فقط راست بگوییم، به هر قیمتی که می‌خواهد تمام شود. امام می‌گویند: «وَاللَّهُ مَا كَانَ سَقِيمًا»؛ به خدا ابراهیم بیمار نبود. قرینه آن هم این است که اگر بیمار بود، نمی‌توانست برود در بتخانه و بت بشکند. لذا می‌گوییم رسیدن به حق با روش حق دامن‌دهی وسیع و ظرافت خاصی دارد.

در رابطه با مکر سیئه روایات زیادی داریم. از صفات مهلک و هلاک‌کننده انسان در دنیا و آخرت مکر است؛ خصوصاً اگر در مورد انسان مؤمنی مکر کند، خدا در موردش مکر خواهد کرد. و چقدر زشت است که انسان با حيله‌گری و با حقه-بازی بخواهد به اهداف خودش دست پیدا کند و یکی از پست‌ترین گروه‌های انسانی گروه‌هایی هستند که با حقه‌بازی و با حيله‌گری به اهدافشان می‌رسند.

عبیدالله بن زیاد زیر شمشیر مسلم بن عقیل بود، اما گفت این ناجوانمردی است، من این کار را نمی‌کنم. امیرالمؤمنین علی^(ع) می‌توانست به دروغ به خوارج بگوید: راست می‌گویید من کافر شده‌ام، استغفر الله! آنها هم بیشتر از این نمی‌خواستند. بعد هم معاویه را قلع و قمع کند، بعد هم بگوید: شما اشتباه کردید، من کافر نبودم، حالا بیایید برایتان ثابت کنم که من کافر نبودم. دیگر این علی، آن علی نبود. علی^(ع) می‌دانست که اگر محکم بایستد و بگوید من هرگز به خدا کافر نشده‌ام،

۱- یوسف آیه ۷۶

۲- همان

۳- همان

۴- صافات آیه ۸۸

۵- صافات آیه ۸۹

۶- اصول کافی، ج ۲، ص ۲۱۷

این‌ها از صف لشگرش بیرون می‌روند و گروه خوارج درست می‌کنند و جنگ مغلوبه خواهد شد؛ این را علی می‌دانست. عمرو عاص خیلی زرنگ نبود، اگر علی می‌خواست زرنگی کند یک کلمه خوارج می‌گفتند: خیلی خوب! تو کافر شدی، حالا بگو استغفرالله! می‌گفت: باشد استغفرالله، تمام می‌شد، تیر عمروعاص هم به سنگ می‌خورد. مسأله این بود که علی^(ع) نمی‌خواست به هر کاری دست بزند.

امیرالمؤمنین^(ع) می‌فرماید: «قَدْ يَرَى الْحَوْلَ الْقَلْبَ وَجَهَ الْحَيْلَةَ وَ دُونَ مَانِعٍ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ»؛ انسان‌های خردمند به نیکی دریافتند که ظاهر و باطن حيله مانع اجرای اوامر و دستورات الهی است. حيله‌گری مذموم است. یک حدیثی است، حضرت فرمود: «و الله! ما معاويه با دَهِی مَنِي»؛ به خدا سوگند! معاویه از من زیرکتر نیست. «و لولا كراهية الغدر لكنت من ادهی الناس»؛ اگر کراهت از حيله‌گری نبود، هیچ کس در دنیا از من زیرکتر نبود. بعد می‌فرماید که: هر غادری (حيله‌گری)، فاجر است و هر فاجری، کافر است و در روز قیامت حيله‌گران زیر پرچمی جمع می‌شوند که با آن شناخته خواهند شد. بنابراین اسلام اجازه حيله کردن و حيله‌گری به این معنا را نداده است. شناختن مکر حسن، به شناختن این است که هدف، حق باشد، روش هم درست و مورد تأیید باشد. شناخت روش درست یک مقدار تخصص می‌خواهد، هر کسی نمی‌تواند. گاهی اهل تخصص هم ممکن است در آن بمانند.

روایت دیگری است که: ^۳ رأس حکمت، اجتناب از خدعه است. اگر کسی خواست به حکمت الهی دست پیدا کند و خدا به او حکمت بدهد، باید از حيله‌گری دست بردارد. انسان حيله‌گر، مطرود و منفور الهی است. ممکن است در دنیا به یکسری اهداف برسد اما در آخر همین اهداف، وبال گردن و موجب هلاکتش خواهد شد. اما قرآن تصریح دارد که ذات اقدس الهی دارای مکر حسن است؛ یعنی خدا مکر می‌کند.

بینیم موضوع مکر را قرآن چه گونه نگاه کرده است. در سوره انفال می‌فرماید: «...وَيَمْكُرُونَ وَ يَمْكُرُ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ»؛ ^۴ این‌ها مکر می‌کنند، خدا هم مکر می‌کند و خدا بهترین مکرکنندگان است. آیه ۵۴ سوره آل عمران «وَ مَكْرُوا وَ مَكَرَ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ»؛ این‌ها مکر کردند، خدا هم مکر کرد خدا بهترین مکرکنندگان است. باز آیه ۵۰ سوره نمل می‌فرماید: «وَ مَكْرُوا مَكْرًا وَ مَكْرْنَا مَكْرًا وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ»؛ این‌ها مکر کردند و ما هم مکر کردیم در حالی که این‌ها متوجه نبودند. در سوره اعراف می‌فرماید: «أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ»؛ ^۵ آیا این‌ها از مکر الهی ایمن شدند؟! از مکر الهی ایمن نمی‌شوند مگر قوم زیانکار.

مکر الهی چیست؟

مکر الهی به یک چیز اختصاص ندارد. مثلاً آن آیه که می‌فرماید: «وَ مَكْرُوا مَكْرًا وَ مَكْرْنَا مَكْرًا وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ»؛ قصه کسانی است از قوم ثمود^۶ که مأمور شده بودند شبانه، مخفیانه بیایند در محل عبادت صالح، سر راهش کمین بزنند و حضرت را از پای درآورند. آمدند کمین زدند، حضرت که می‌خواست به محل عبادتش برود، این‌ها آماده بودند که با شمشیرها بیافتند به جان حضرت صالح و او را بکشند. اما به قدرت خدا یک زلزله‌ای شد، سنگ بزرگی غلطید روی

۱- نهج البلاغه دشتی، خطبه ۴۱، ص ۹۵

۲- نهج البلاغه دشتی، خطبه ۲۰۰، ص ۴۲۳

۳- غررالحکم، ص ۲۹۱: «رَأْسُ الْحِكْمَةِ تَجَنُّبُ الْخُدَعِ»

۴- انفال آیه ۳۰

۵- اعراف آیه ۹۹

۶- آیه ۵۰ سوره نمل

۷- ترجمه تفسیرالمیزان، ج ۱۵، ص ۵۳۵

همه‌شان و همه‌ی آنها را نابود کرد. در قرآن چیزی گفته نشده که خدا با آنها چه کرد ولی در روایت گفته شده و مکر الهی در حق این جماعت این بوده است، «و مَكْرُوا مَكْرًا وَ مَكْرَتَا مَكْرًا وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ»؛ و ما هم مکر می‌کردیم و این‌ها متوجه نبودند. اما عمده مکر الهی این است که ما در این آیات می‌خوانیم: «...سَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ»؛ ما این‌ها را به تدریج، آرام به دام می‌اندازیم از جایی که نمی‌دانند و نمی‌فهمند. استدراج، ماده‌ی درج و دَرَج یعنی آرام آرام خزید و به طرف چیزی رفت. دیدید کبوتر وقتی دارد دانه‌ها را جمع می‌کند، یکی یکی و آرام آرام به طرف دام می‌رود، به این می‌گویند استدراج. از ماده تدریج می‌آید. استدراج یعنی کشاندن به آرامی، سوق دادن به آرامی، همان کاری که صیاد با شکار انجام می‌دهد. «...سَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ» طبیعتاً به دام انداختن هم باید یک ظاهری داشته باشد برخلاف باطن و به آرامی صورت بگیرد. «...وَأَمْلَى لَهُمْ...»؛^۲ و به آنها مهلت می‌دهم. املاء که مصدر باب افعال است (أَمَلًا، يَمْلِئُ، إِمْلَاءً). املاء یعنی مهلت دادن. اگر به دیکته می‌گویند املاء، به خاطر این است که وقتی کلمه‌ای را می‌گویند، به طرف مهلت می‌دهند تا بنویسد. (مهلت هم فقط مهلت زمانی نیست. املاء یعنی مهلت همراه با نعمت) «...وَأَمْلَى لَهُمْ...»؛ من به این‌ها مهلت و نعمت می‌دهم. بعد می‌فرماید: «...إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ»؛^۳ کید من محکم است، شکستنی نیست. اگر من بخواهم در حق کسی کید کنم نمی‌تواند سر در بیاورد. بعضی‌ها مکر می‌کنند، مکرشان وسط کار لو می‌رود. اما خدا که مکر می‌کند هیچ کس سر در نمی‌آورد، اصلاً متوجه مکر نخواهد شد. چنان خدا ردش را گم می‌کند که طرف هیچ چیز را نبیند. معنای «مَتِينٌ» این است که کید من لورفتنی و شکسته‌شدنی نیست. پس در آیه اول معلوم شد که کید خدا همان مهلت الهی است به کفار. «إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا»؛^۴ این‌ها حيله می‌کنند. «وَأَكِيدُ كَيْدًا»؛^۵ من هم حيله می‌کنم. چگونه؟ «فَمَهَّلِ الْكَافِرِينَ...»؛^۶ به کفار مهلت بده. «...أَمْهَلُهُمْ رُوَيْدًا»؛ مهلت بده به آنها. «رُوَيْدًا»، باز به معنی مهلت است. یا «أَمْهَلُهُمْ» را می‌توانیم صیغه سیزدهم معنی کنیم، یعنی من به آنها مهلت می‌دهم، مهلت دانی. مثل این است که گفته باشد: «أَمْهَلُهُمْ إِمْهَالًا». «رُوَيْدًا» مصدر تأکیدی است. می‌دانید مصدر تأکیدی گاهی وقت‌ها از هیئت و جنس فعل است، مثلاً می‌گوییم: «سَلِّمُوا تَسْلِيمًا»، «يَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» چون تسلیم، مصدر همان باب سلموا است (باب تفعیل). گاهی هم بابش فرق می‌کند اما ریشه‌اش یکی است. «وَاللَّهُ أَنْتَبِتْكُمْ مِنْ الْأَرْضِ نَبَاتًا»^۷، اگر می‌خواست از باب خودش بیاورد باید می‌فرمود: أَنْبَاتًا، فرمود: نَبَاتًا. گاهی وقت‌ها مصدر تأکیدی نه جنسش، نه بابش و نه ماده‌اش با هم سنخیت ندارند بلکه معنا سنخیت دارد. مثلاً باید بگوییم: «أَعْجَبَنِي زَيْدٌ أَعْجَابًا». می‌گوییم: «أَعْجَبَنِي زَيْدٌ حَبًّا». هم معنا هستند یا قریب‌المعنا هستند، اشکال ندارد. در زبان عرب زیاد استفاده می‌شود. کلمه رُوَيْد به معنای مهلت است، امهال هم به معنای مهلت است. کما این که این جا گفته باشد «أَمْهَلُهُمْ إِمْهَالًا»، «سَلِّمُوا تَسْلِيمًا». «أَمْهَلُهُمْ رُوَيْدًا» به این معنا است؛ تأکید است که من به آنها مهلت عجیبی خواهم داد. پس در این آیه

۱- اعراف آیه ۱۸۲

۲- اعراف آیه ۱۸۳- قلم آیه ۴۵

۳- همان

۴- طارق آیه ۱۵

۵- طارق آیه ۱۶

۶- طارق آیه ۱۷

۷- نوح آیه ۱۷

هم معلوم شد که کید خدا و مکر الهی همین است که خدا به آنها مهلت بدهد. «وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ لِيَزِدُوا إِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ»^۱؛ کفار حساب نکنند که ما وقتی به آنها مهلت می‌دهیم برای آنها خیر است، ما به آنها مهلت می‌دهیم تا بیشتر گناه کنند. این همان امهال است. «...إِنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ لِيَزِدُوا إِثْمًا...»؛ (این وجه دیگری را بیان می‌کند) می‌گوید: این مهلت برای آن است که غرّه شوند، خیال کنند محبوب خدا هستند، خیال کنند هیچ کس پیش خدا از آنها عزیزتر نیست، خیال کنند هر چه کار بد می‌کنند مجوز برای آنها صادر شده است و به آنها داده شده است و کاملاً در گناهان غرق شوند. این تصریح قرآن است که این مکر خداست. باز در سوره مؤمنون می‌فرماید: «أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُم بِهِ مِنْ مَّالٍ وَ بَنِينَ نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ»^۲؛ آیا این کفار (این منکران)، ما به آنها مال و فرزندان می‌دهیم خیال می‌کنند، داریم برای آنها کار خیر می‌کنیم. این‌ها حواسشان نیست که داریم با آنها چه کار می‌کنیم. امیرالمؤمنین^(ع) مکر الهی را، (این جور مکاری را که امداد الهی است) مثال می‌زند به گوسفندی که اربابش علف برایش می‌ریزد و او خوشحال است که چقدر ارباب دلسوزی دارم اما غافل از اینکه این علف دادن‌ها دارد گلایش را برای کارد قصاب تیز می‌کند. قرآن هم اشاره‌ای به این معنا دارد. «...وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَ يَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَ النَّارُ مَثْوًى لَهُمْ»^۳؛ کافران می‌خورند و بهره می‌برند مانند چهارپایان، آتش هم آخرتشان است. در سوره مریم می‌فرماید: «قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدَدًا...»^۴؛ هر کس راه گمراهی را انتخاب کند، خدا مرتب به او مهلت می‌دهد تا دنبال گمراهی بیشتر برود. البته تا یک جایی خدا انذار، بیم، راهنمایی و هدایت را شامل حال او می‌کند ولی از یک جایی که گذشت دیگر خدا او را رها می‌کند. پزشک بالای سر مریض می‌ایستد، تا آنجایی که راه امید بسته نیست مرتب سعی می‌کند با شوک قلبی او را برگرداند، یک جایی که رسید می‌گوید: بروید دفنش کنید. این که خدا عده‌ای را گمراه می‌کند به خاطر این است که خودشان از روی شعور و دانستن، راه گمراهی را انتخاب کرده‌اند. روایاتی هم در این رابطه است از جمله دو روایت از امیرالمؤمنین^(ع) (که در نهج البلاغه است). حضرت فرمود: «وَمَا بَتَلَى اللَّهُ أَحَدًا إِلَّا بِمِثْلِ الْأَمَلِ لَهُ»^۵؛ و خدا هیچ بنده‌ای را مانند مهلت دادن و املاء مبتلا نکرده است؛ هیچ بلایی بدتر از این نیست. ظاهرش بی‌رنجی است ولی باطنش عذاب است. جمع شدن گناهان، غره شدن انسان و افتادن در گرداب هلاکت ابدی. بلاهای دنیایی هر چه باشد تمام می‌شود، این بلا، بلای ابدی است، بلایی است که عمقش پیدا نیست. بنابراین امیرالمؤمنین^(ع) فرمود: خداوند هیچ احدی را مانند حالت املاء و استدراج مبتلا نکرده است. روایت دیگری است از حضرت که به این مطلب اشاره دارد: «يَا بْنَ آدَمَ إِذَا رَأَيْتَ رَبَّكَ سُبْحَانَهُ يَتَابَعُ عَلَيْكَ نِعْمَةً وَ أَنْتَ تَعْصِيهِ فَاحْذَرَهُ»^۶؛ ای پسر آدم! اگر دیدی خدای تو پشت سر هم به تو نعمت می‌دهد و تو معصیتش می‌کنی از او بپرهیز؛ یعنی گرفتار مکر الهی شده‌ای. که گفتیم مکر الهی با موضوع حبط، در مصداق، یکی هستند و در مفهوم متفاوت؛ یعنی در عالم واقع، حبط و استدراج نهایتاً دو روی یک سکه هستند؛ یعنی یک روی سکه این است که در دنیا به او نعمت داده می‌شود، این استدراج است، آن طرف سکه این است که دارد حسنات محو می‌شود

۱- آل‌عمران آیه ۱۷۸

۲- مؤمنون آیه ۵۵ و ۵۶

۳- محمد آیه ۱۲

۴- مریم آیه ۷۵

۵- نهج البلاغه دشتی، حکمت ۲۶۰، ص ۶۸۵

۶- نهج البلاغه دشتی، حکمت ۲۵، ص ۶۲۸

این حبط است؛ یعنی این طرف سکه استدراج است، آن طرف سکه حبط. استدراج با املاء صورت می‌گیرد. املاء یعنی مهلت دادن، زمان دادن و نعمت دادن. پس ارتباط این الفاظ معلوم شد. دنیاییش نگاه کنید اسمش را استدراج می‌گذاریم، ظاهرش این است که خداوند به او مال و فرزند و نعمت می‌دهد؛ اخرویش را نگاه کنیم، حسناش دارد می‌سوزد و خاکستر می‌شود، اسمش چیست؟ حبط. این روی سکه استدراج است، آن روی سکه حبط است. استدراج به معنای کشاندن شکار به سوی دام به تدریج و مخفیانه به طوری که شکار متوجه نشود و املاء همان مهلت دادن است، مهلت و نعمت دادن. قرآن کریم اینگونه برنامه را بیان کرده است: «فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ!»؛ (معمولاً کلمه انسان را خداوند در جاهایی به کار می‌برد که بخواهد این موجود دو پا را مذمت کند. به بعد طبایع ناپسندش اشاره دارد.) این انسان اخلاقی این طوری است، اگر خدا او را مبتلا کند «فَأَكْرَمَهُ» به او مال و نعمت بدهد، «وَ نَعَّمَهُ» متنعمش کند، «فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ» می‌گوید: خدا خیلی هوای ما را دارد. نعمت را دلیل بر گرامی‌داشت می‌داند. کبوتر می‌گوید: این چه مرد خوبی است! چقدر دانه ریخته است سر راه! بی‌زحمت و بی‌خون دل، چه جای خلوتی هم ریخته که کسی هم مزاحمان نباشد! اما همین که بندهای دام پایش را گرفت و چهره واقعی صیاد را دید، آن وقت است که می‌فهمد اصلاً مهربانی در کار نبوده است. «وَ أَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ...»؛ اما اگر مبتلایش کند و روزی او را تنگ کند، به او سخت بگیرد، «...فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ»؛ می‌گوید: خدا مرا سبک کرد، خوارم کرد. یعنی ندادن رزق و روزی را دلیل بر این می‌داند که خدا با او دشمنی دارد و می‌خواهد تحقیرش کند. «كَلَّا» قرآن کریم با یک کلمه هر دو اندیشه را تخطئه می‌کند می‌فرماید: ابدأ! این طوری نیست. نه آن دلیل تکریم است و نه این دلیل تحقیر؛ به خاطر این که ممکن است این نعمت، استدراج باشد و این تنگ گرفتن روزی، امتحان الهی باشد و پشتش ثوابی بزرگ. برای مؤمنین، این تنگ گرفتن روزی، پاکی گناهان و سالم ماندن حسناات از آفت‌هاست که ما بحثش را گفتیم. این اکرام است؛ حتی در روایت داریم از امام باقر^(ع) (که من این روایت را خدمتتان خوانده‌ام) اگر خداوند بخواهد بنده‌ی مؤمنی را که گناه کرده اکرام کند به مصیبت و بلا گرفتارش می‌کند تا گنااهش را با این بلا پاک کند و او را ببخشد و در حالی از دنیا خارج شود که هیچ گناهی بر او نیست. پس این کلائی که در این آیه آمده هر دو اندیشه‌ی غلط را انکار می‌کند؛ نه به صورت مطلق. قرآن نمی‌خواهد بفرماید هر جا خدا نعمت داد قطعاً و قطعاً نشانه‌ی اکرام نیست. چرا؟ چون بعضی جاها نعمت دنیایی، نشانه‌ی اکرام است. و نمی‌خواهد بفرماید هر جا هم عقوبت و سیلی بود نشانه‌ی اهانت نیست. بعضی جاها سیلی زدن‌ها، نشانه‌ی اهانت خداست. اگر آبروی مؤمن را بردی خدا آبروی تو را می‌برد.

گر خدا خواهد که ستر کس درد
میل او در طعنه پاکان برد

میل کردی که آبروی مؤمنی را بریزی، حرمتش را بشکنی، خدا هم چوبت می‌زند. این اهانت است. اگر قرآن اینجا «كَلَّا» گفت. این «كَلَّا» در واقع کلیت موضوع است نه جزئیات آن. می‌خواهد بفرماید همه‌ی نعمت‌ها گرامی داشتن نیست و همه‌ی تنگ گرفتن‌ها هم، اهانت نیست؛ بلکه فقط بعضی از نعمت‌ها خوار کردن است و بعضی از تنگ گرفتن‌ها اکرام است؛

دسته بندی انسانها:

۱- فجر آیه ۱۵

۲- فجر آیه ۱۶

۳- همان

۱- انسان‌های پاک (مؤمنان پاک): این‌ها را خدا در دنیا هم به آنها نعمت خواهد داد. در این رابطه روایات و آیاتی هم وجود دارد (که انشالله خواهیم رسید).

۲- مؤمنان خطاکار: آنگونه که در روایت آمده خداوند برای اینکه مؤمنان خطاکار، در آخرت نسوزند و عذاب نکشند، در دنیا یا نهایتاً در عالم برزخ آنها را به بعضی از گرفتاری‌ها مبتلا می‌کند تا پاک شوند و آن دنیا گرفتار عذاب ابدی نشوند.

۳- کفار عادی: کفاری که کاری به کار اهل حق و حقیقت ندارند. دنبال زندگی خودشان را هستند، داد و ستد می‌کنند، در بازار هستند، تعامل عادی دارند، اهل ستمگری و آدمکشی و... نیستند. این‌ها را خداوند مشمول حبط می‌کند؛ اگر کفاری باشند که حقانیت دین حق را بفهمند و تن در ندهند، مزد خوبیهایشان را در دنیا می‌گیرند و یک سری مزایای مؤمنین را در دنیا پیدا می‌کنند. این زرق و برقی که در زندگی کفار می‌بینید از همین سنخ است.

۴- کفار طاغی: آنها که علیه انبیا الهی، حق پرستان و رهبران آسمانی و الهی طغیان می‌کنند که خداوند سیلی‌های محکم به آنها می‌زند؛ البته فرق رنج‌های این‌ها با رنج‌های مؤمنان این است که مؤمنان هر رنجی که می‌برند در ازای آن، سیئه‌ای محو خواهد شد، حتی اگر خواب بدی ببینند، که در روایت آمده است: حتی اگر پایشان به سنگی بخورد در ازایش سیئه‌ای از آنها محو خواهد شد. اما این کفار همه‌ی مصیبت‌هایی که می‌کشند هدر است؛ هیچ از آنها محو نخواهد شد؛ که نمونه‌های آن در قرآن ذکر شده است مثل آل فرعون.

اما دسته اول که گفتیم هم در دنیا خوشند و هم در آخرت به چند دلیل اینگونه است: اولاً این‌ها آدم‌های باتقوایی هستند، از گناه دوری می‌کنند، غیبت نمی‌کنند، تهمت نمی‌زنند، چشمشان، دستشان، زبانشان، قلبشان کنترل شده است. دنبال اصلاح خودشان هستند؛ مواضع گناه را می‌شناسند و از آن دوری می‌کنند. این‌ها آدم‌هایی هستند که طبیعتاً در دنیا هم خداوند به آنها زندگی طیب‌های خواهد داد، وعده هم داده است، «...مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ دَكْرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً...»؛ هر مرد و زن مؤمنی که عمل صالح انجام دهد ما حیات طیبه به آنها می‌دهیم.

اگر بخواهیم حیات طیبه را مفهومی معنا کنیم یعنی زندگی خوش. عرب این معنا را از آن می‌فهمد. حیات طیبه یعنی زندگی خوش، زندگی راحت و آرامش‌بخش. اما اینکه امیرالمؤمنین^(ع) به قناعت تفسیر کرده‌اند،^۲ این بیان مصداقی از خوشی زندگی است. در اصطلاح جری است؛ یعنی تطبیق بر یک مصداق. وقتی می‌گوییم: «اهدنا الصراط المستقیم»؛

خدایا! ما را به راه راست هدایت کن، روایت فرموده است که صراط مستقیم، علی بن ابیطالب^(ع) است.^۳ معنای کلی آیه را تطبیق کرده است بر یک مصداق، به این می‌گویند: جری. پس یکی دوری از گناه است، یکی عمل صالح است. اگر احیاناً گناهی هم کردند بعد از لغزش، یک عمل صالح می‌تواند جلوی آثار آن گناه را بگیرد. مثلاً استغفار کند، قبل از رسیدن مجازات توبه کند، دعا کند، خدمت به محرومی کند، نمازی بخواند، این‌ها باعث می‌شود که آثار آن عمل ناشایست برداشته شود. «...إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ...»؛ حسنات بدی‌ها را پاک می‌کند، این قانون خداست. امیرالمؤمنین^(ع)

فرمود: نترسیدم از گناهی که بعد از آن توانستم دو رکعت نماز بخوانم. معنای حدیث این است که دو رکعت نماز می‌تواند جلوی آثار تخریبی گناه را در زندگی بگیرد؛ کما اینکه داریم که صدقه می‌تواند جلوی آثار گناه را بگیرد. آن شخصی که آمد خدمت امام صادق^(ع) که من حدیثش را خواندم؛ امام فرمودند: برادر تو فردا می‌میرد. گفت: آقا! چرا؟! گفتند: چون تو را کتک زد. گفت: آقا! شیطان گولمان زد، دعویمان شد، یکی او زد، یکی من زدم. بعد هم هر دو پشیمان شدیم. فرمودند: تو هم قرار بود امروز بمیری به عمه‌ات احسان کردی، خدا اجلت را به تأخیر انداخت. عمل

۱- نحل آیه ۹۷

۲- بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۴۵

۳- تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۶۵

صالح می‌تواند اجل را به تأخیر بیندازد. قصه آن مردی که عرض کردم، گفت من صدقه داده‌ام، حضرت فرمود: پشته را باز کن. باز کرد. دیدند ماری چوب در دهانش است. فرمودند: صدقه چوبی شد رفت در دهان ما، اجلت به تأخیر افتاد. «...إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُدْهِنُ السَّيِّئَاتِ...»^۱. آن وقت در این آیه نماز را اول ذکر می‌کند: «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَزَكَاةً مِنَ اللَّيْلِ...»^۲؛ نماز را در دو طرف روز و پاره‌ای از شب به جای آور. بعد می‌فرماید: «...إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُدْهِنُ السَّيِّئَاتِ...»، معلوم می‌شود که همه‌ی اعمال صالح هم در جلوگیری از آثار گناه در یک رتبه نیستند. نماز یک اثر ویژه دارد، توبه یک اثر ویژه دارد، دعا یک اثر ویژه دارد: «ادْفَعُوا أَمْوَاجَ الْبَلَاءِ بِالذُّعَاءِ»^۳. لذا این گروه از مؤمنان یا گناه نمی‌کنند، یا اگر یک زمان لغزشی کردند، قبل از اینکه آثار گناه دامنشان را بگیرد با اعمال صالح پاکش می‌کنند. لذا امام صادق (ع) فرمود: خدا بندگانی دارد که در دنیا راحت زندگی می‌کنند، در آخرت هم اهل بهشتند؛ چقدر این زندگی خوب است! این همان حیات طیبه‌ای است که خدا به پرهیزگاران صالح وعده داده است. خود قرآن می‌فرماید: «...لَوْ لَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»^۴؛ چرا استغفار نمی‌کنید؟ استغفار یکی از مؤثرترین اعمال صالح است که می‌تواند خیلی از سیئات را پاک کند. «...لَوْ لَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» این تحضیض است، چون با فعل مضارع آمده. اگر با فعل ماضی آمده بود می‌شد توبیخ. چرا استغفار نمی‌کنید؟ دارد ترغیب می‌کند، می‌فرماید بروید استغفار کنید تا خدا به شما رحم کند. آیه شریفه دیگری است در سوره اعراف «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ...»؛ اگر اهل آبادی‌ها ایمان می‌آوردند و پرهیزگار می‌شدند، یعنی اعمال صالح انجام می‌دادند (چون صرف ایمان کافی نیست؛ شیطان هم به خدا و پیغمبر ایمان دارد. با خدا حرف زده است، چطور ایمان ندارد!! ولی چون عمل صالح ندارد، ایمانش پشیزی نمی‌ارزد. ما درهای برکت را از آسمان‌ها و زمین رویشان باز می‌کردیم. این هم نشان می‌دهد که دوری از گناه باعث ایجاد برکات می‌شود. اما یک سری آیات هست که خداوند وعده‌ی جمیل دنیوی داده است به خاطر تقوا و استغفار. تأکید می‌کنم وعده جمیل دنیوی. نه اینکه وعده جمیل اخروی نداشته باشد ولی فرعی آن وعده جمیل دنیوی است. آیات در این رابطه: «...وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا»^۵؛ هر کس پرهیزگار شود خدا کارش را آسان می‌کند؛ کارش را از سختی در می‌آورد. در جایی دیگری می‌فرماید: «...وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا»^۶؛ خدا راه خروج از مشکلات را به او نشان خواهد داد. «...وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ...»^۷؛ روزیش را هم از جایی می‌رساند که فکرش نکرده است؛ خدا متکفل روزی او خواهد شد.

در مورد استغفار سه آیه در اینجا آوردیم که این حقیقت را ثابت می‌کنند که استغفار علاوه بر تأثیرات اخروی، تأثیرات دنیوی هم دارد. در سوره نوح، از زبان حضرت نوح (ع) می‌فرماید: «فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا»^۸؛ من به مردم

۱- هود آیه ۱۱۴

۲- همان

۳- نهج البلاغه دشتی، حکمت ۱۴۶، ص ۶۵۸

۴- نمل آیه ۴۶

۵- طلاق آیه ۴

۶- طلاق آیه ۲

۷- طلاق آیه ۳

۸- نوح آیه ۱۰

گفتم: استغفار کنید، طلب مغفرت از خدا کنید که او بسیار آمرزنده است. «يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا»؛ باران آسمان را بر شما ریزاریز و فراوان می‌فرستد. «وَيُمِدُّكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ...»^۲؛ به شما مال‌ها و پسران می‌دهد، «...وَيَجْعَلُ لَكُمْ جَنَّاتٍ...»؛ به شما باغ‌ها می‌دهد، «...وَيَجْعَلُ لَكُمْ أَنْهَارًا»؛ به شما نهرها می‌دهد. ممکن است کسی بگوید اینها وعده‌های بهشتی است، ولی خلاف ظاهر است؛ هم خلاف ظاهر آیه است و هم اینکه در آیات دیگری صریح‌تر و روشن‌تر معلوم شده که این‌ها وعده‌های دنیوی است که به آن می‌رسیم. در سوره هود می‌فرماید: «وَأَنْ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ...»^۳؛ از خدا طلب مغفرت کنید، سپس توبه کنید. توبه، منوط به آینده است. استغفار، منوط به گذشته است. استغفار یعنی بگویی: خدایا! کارهای زشتی که در گذشته کرده‌ام را ببخش. توبه یعنی اینکه بگویی: قول می‌دهم در آینده دیگر مرتکب نشوم. اگر استغفار بدون توبه باشد، این مسخره کردن خداست. کار کسی که مرتب می‌گوید: خدایا! من را ببخش و عزم جدی برای ترک گناه ندارد، امام رضا^(ع) فرمودند: مانند مسخره کننده است. شما دارید در خیابان می‌روید، پایتان خورد به پای یک نفر و محکم به زمین خورد. می‌گویید: آقا! ببخشید، عذرخواهی می‌کنم، ما راه رفتنمان اشکال دارد. می‌گوید: باشد، مشکلی ندارد. بلند می‌شود. دوباره او را می‌اندازید. می‌گویید: آقا! باز هم ببخشید. یک کم ناراحتی او بیشتر می‌شود و می‌گوید: دیگر تکرار نشود. یک وقت دفعه سوم هم او را می‌زنید زمین. می‌گوید: آقا! ما را مسخره کردی؟! مرتب ما را زمین می‌زنی، بعد می‌گویی ببخشید! این بار عکس‌العمل نشان می‌دهد. بنده ته دلش قصد ترک گناه ندارد، مرتب گناه می‌کند، شب می‌آید دو رکعت نماز می‌خواند، خیال می‌کند فتح‌الفتوح کرده است بعد هم می‌گوید: خدایا! عفو تو از گناه من بزرگتر است، این تمسخر است. قرآن کریم در اکثر جاهایی که استغفار را فرموده توبه را هم ذکر کرده است؛ آنجایی هم که فرموده به قرینه آیات مراد است، نه اینکه استغفار بدون توبه. پس استغفار توبه می‌خواهد. «وَأَنْ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ...»؛ استغفار کنید، توبه هم بکنید، نتیجه‌اش چه می‌شود؟ «...يُمَتِّعُكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى...»^۴؛ خدا به شما بهره نیکی می‌دهد تا زمان اجل مسمی. اگر گفتید از کجا می‌فهمیم که این «مَتَاعًا حَسَنًا» متاع دنیایی است؟ می‌گوییم چون انتهای غایت را اجل مسمی قرار داده است. معلوم است که این «مَتَاعًا حَسَنًا» قبل از اجل مسمی است نه بعد از آن.

یک نکته دیگر هم در این آیه است و آن نکته این است که اجل‌های معلقی که به خاطر سوء اعمال، مثل قطع رحم، عقوق والدین و بغی، دامنگیر انسان می‌شود و مرگ انسان را می‌رساند؛ این‌ها از سر راه برداشته می‌شود؛ یعنی شما را تا اجل مسمایی که دیگر راهی ندارد مهلت می‌دهد. پس استغفار جدای از اینکه انسان را به بهره دنیایی می‌رساند، اجل‌های معلق را هم از سر راه انسان برمی‌دارد. یک بار دیگر آیه را ترجمه می‌کنیم، ببینید همین معنا است. «وَأَنْ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ...»؛ اول استغفار کنید بعد هم توبه کنید. «...يُمَتِّعُكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى...»؛ تا خدا شما را بهره نیکویی دهد تا زمانی که اجل حتمی برسد که دیگر نمی‌توان کاری کرد و باید بمیرید. تا آن وقت خدا به شما نعمت می‌دهد. پس دو نکته فهمیدیم:

۱- مراد از این نعمت، نعمت‌های دنیایی است.

۱- نوح آیه ۱۱

۲- نوح آیه ۱۲

۳- هود آیه ۳

۴- همان

۲- آجال معلقه به واسطه استغفار برداشته می‌شود. این روایتی که مرحوم طبرسی، از امام حسن مجتبی (ع) نقل کرده که یکی از درباریان معاویه آمد گفت: من فرزند ندارم. گفتند: زیاد استغفار کن. بعد صاحب ده پسر شد، بعد که آمدند از امام سرش را خواستند، همین آیه را خواندند. فرمود: این قول خدای سبحان در کتابش است که «وَيُمَدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ...»؛ اگر استغفار کنید به شما مال و پسران خواهد داد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

همانطور که عرض کردیم خداوند در ازای استغفار و اعمال صالح وعده‌ی جمیل داده است. یک صنف از وعده‌های جمیل الهی در قرآن و روایات که توسط حجت‌های الهی به ما ابلاغ شده است، اینها در ازای برپاداشتن حدود خداست، یعنی قوانین الهی و آسمانی، که البته در این قسمت از بحث این سؤال هم به نوعی ارتباط پیدا خواهد کرد. قرآن در مورد قوم یهود و نصاری می‌فرماید: «وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكْلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ...»؛ اگر این یهودیان و مسیحیان حدود الهی در تورات و انجیل را برپا می‌داشتند (اقامه می‌کردند) ما از بالا و از زمین به آنها رزق می‌دادیم. این آیه شریفه در سوره مائده، نشانگر این است که اجرای احکام و فرامین الهی باعث فراوانی برکت است. روایات بسیاری هم داریم. مثلاً در یک روایت آمده است که برکتی که از اجرای یک حد از حدود الهی به جامعه می‌رسد بیش از برکتی است که از چهل روز باران پدید می‌آید. فرض کنید چهل روز در شهر یزد باران بیاید، باران بی‌ضرر، یک ساعت باران بیاید، چهار ساعت هوا آفتابی شود و باز یک ساعت باران بیاید. اگر اینطوری باران بیاید که به هیچ کس هم ضرری وارد نشود و در مجموع دو فصل چهل روز شود، چقدر برکت دارد؟ در روایت است که یک حد الهی که اجرا می‌شود برکت مادی آن (نه معنوی، برکت معنوی جداست) از بارش چهل روز باران برای جامعه بیشتر است. این موارد را ما باید توجه داشته باشیم. می‌دانید که آیه اختصاص به تورات و انجیل هم ندارد بلکه ملاک، اجرای دستورات خداست، دستورات خدا در تورات و انجیل بوده و در قرآن هم هست. بلکه شرافت قرآن بیشتر از تورات و انجیل است. پس تا این قسمت از بحث، مربوط به دسته‌ی اول بود. گفتیم مؤمنان نیکوکاری که احیاناً لغزشی کرده‌اند، اگر قبل از خوردن چوب الهی جبران‌شان کنند. جبران هم با انجام عمل صالح است. از اعمال صالح هم که مؤثر است شامل نماز، دعا، استغفار، توبه و... است که بسیار در زدودن آثار دنیایی گناه و در نتیجه آثار اخروی مؤثر می‌باشد. دسته‌ی دوم مؤمنان خطاکار هستند. یک دسته از آیات و روایات هم هست که به این مؤمنان ارتباط پیدا می‌کند. آنهایی هستند که قرآن موردشان می‌فرماید: «وَ آخِرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا...»؛ یک عده‌ی دیگر مؤمنانی هستند که ضمن اینکه به گناهان خویش اقرار دارند و قبول دارند که گناه دارند، عمل خوب و بد را با هم مخلوط کرده‌اند، «...خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا...». غیبت می‌کند، ذکر خدا هم می‌گوید!! دروغ می‌گوید، اصلاح ذات‌البین هم می‌کند!! قرآن می‌فرماید: «فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ...»؛ امید است که خداوند اینها را ببخشد. در یک ابهام کارشان را وا گذاشته است. حال خداوند با اینها چه می‌کند؟ تکلیف اینان چیست؟ اینها کسانی هستند که در دنیا با سختی‌ها و با ناملایمات گناهانشان صاف خواهد شد (در صورتی که مؤمن باشند و اصل ایمانشان صحیح باشد). قرآن می‌فرماید: «وَ مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبْتُمْ أُنذِرْكُمْ...»؛ هر مصیبتی که به شما می‌رسد به

۱- نوح آیه ۱۲

۲- مائده آیه ۶۶

۳- توبه آیه ۱۰۲

۴- نساء آیه ۹۹

۵- شوری آیه ۳۰

خاطر اعمال خود شمامست، به خاطر کارهایی است که خودتان کرده‌اید. روایات بسیار زیادی هم که مربوط به آثار گناهان است، مربوط به این طایفه است. و الا آن طایفه اول مشمول وعده‌های جمیل هستند که «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً...»^(۱) البته یک گروه از مؤمنان هم (از صنف دوم) هستند که اگر خدا بخواهد در همین دنیا پاکشان کند، ایمانشان خراب خواهد شد. روایت هم داریم؛ یعنی اگر خدا فقیرشان کند، در مسیر خلاف خواهند افتاد. اگر مریض شوند، زبانشان باز می‌شود و حرفهای نامربوط می‌زنند که باعث از دست رفتن دینشان خواهد شد. راه علاج اینها چیست؟ خداوند نمی‌خواهد آنها را به جهنم برد، در دنیا هم که نمی‌شود به آنها سیلی زد، بچه مریض وقتی خلاف کند، با او چه خواهید کرد؟! آیا در موقع بیماری به او سیلی می‌زنید؟! می‌گویید خوب که شدی به تو سیلی می‌زنم! خداوند به این مؤمنان می‌گوید: فعلاً مریضی! یک سیلی بخوری می‌افتی می‌میری!! بیا در عالم برزخ، آنجا حسابت را صاف می‌کنم. عالم برزخ واسطه بین دنیا و آخرت است. آنجا یک سری از گناهان مؤمنان با یک سری از مجازات‌های برزخی پاک خواهد شد. پس مؤمنانی هم که معافند، همه‌ی آنان جزء دسته اول نیستند. یک عده جزء دسته دومی هستند که تحمل کتک ندارند! چون طاقت ندارند، کتکشان جمع می‌شود برای برزخ!! خدا نکند که ما اینجوری باشیم. چون روایت هست که خداوند می‌فرماید: بعضی از بندگان اگر به آنها بلا بدهم، دینشان تباه خواهد شد. من به بعضی از مؤمنان بلا نمی‌دهم، چون طاقت بلا ندارند و بی‌صبرند. برای اینکه دینشان تباه نشود، خداوند به آنها بلا نمی‌دهد، اما این به آن معنا نیست که کارهای بدشان حساب و کتاب ندارد. یک جایی به آنها بلا می‌دهد که دیگر دینشان تباه نشود. دیگر در عالم برزخ کسی به خدا و پیغمبر و دین و... شک نمی‌کند، دیگر همه چیز در آنجا روشن است. پس این بی‌صبری چندان به نفعشان نیست. مثلاً بگوییم ما که بی‌صبریم، خداوند معافمان کرده است، این معافیت کلی نیست، معافیت نسبی‌ای است. پس دقت داشته باشید که مؤمنان دسته‌ی اول همه‌شان مؤمن صالح درجه یک نیستند. همراه با آنها یک دسته از مؤمنان درجه دوم هم هستند که فعلاً نمی‌شود کاری با آنها کرد.

و اما دسته سوم: کفاری که سر جنگ و طغیان ندارند. قبلاً گفتیم که اینها مشمول حبط هستند، در صورتی که کفرشان از روی قصور نباشد و حکم مستضعف را نداشته باشند. (حکم مستضعف را هم در جلسات قبل توضیح داده‌ایم، آن کفاری که دنبال حق بوده‌اند ولی دستشان به حق نرسیده است. در روایت است که اینها مستضعف هستند و خداوند نسبت به مستضعفین مهربان است.) اگر حق طلب باشند خداوند وسیله نجاتشان را در آخرت فراهم خواهد نمود. آیات متعددی هم در قرآن به صورت نیمه تصریح و گاهی به صورت تلویح این حقیقت را بیان کرده است. (بیانات ارزنده علامه طباطبایی^(۲) و شهید مطهری^(۳) را در این رابطه عرض کردم) این کفار کاری به کار کسی ندارند و مزد خوبی‌هایشان را هم در این دنیا می‌گیرند. کفار معاند، کفاری که حق را فهمیدند و روی آن پا گذاشتند یا حاضر به تحقیق در مورد حق نشدند، در قیامت به آنها گفته می‌شود: «...أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا...»؛ شما پاداش خوبی‌ها را در دنیا دریافت نمودید.

و اما دسته چهارم: کفار طغیانگر علیه دین خدا. اینها را خداوند با مجازات‌های عمومی و بلاها و سختی‌ها درهم می‌کوبد. البته ما دو نوع عذاب داریم. یک نوع عذاب استئصال داریم. از ماده اصل گرفته شده است، استئصال یعنی کندن اصل، برآوردن اصل. یعنی عذاب ریشه‌کن کننده. مثل عذابی که قوم عاد و ثمود را فرا گرفت و احدی را باقی نگذاشت. مثل عذاب قوم نوح و لوط. اما عذابهای دسته دوم و متوسط، عذابهای استئصال نامیده نمی‌شوند. اینها برای تأدیب سرکشان است. نمونه‌هایی از این عذابهای متوسط را در این قسمت عرض می‌کنم. این عذابهای متوسط برای منصرف کردن یا

۱- نحل آیه ۹۷

۲- احقاف آیه ۲۰

منع کردن طغیانگران و کفار از طغیانشان است. قرآن می‌فرماید: «وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَ نَقْصِ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»^۱؛ ما آل فرعون را با («سنین» یعنی) قحطسالی و کاستی در میوه‌ها گرفتار نمودیم تا متذکر شوند. عرض کردیم که این عذابهای متوسط فقط جهت تنبه و تلنگر و نوعی شوک است. آدمی که در حال مُردن است، مرتب به او شوک می‌دهند، این کار باعث می‌شود یک حالت بازگشت به حیات در او پیدا شود. این شوک‌هایی است که به امتهایی که در حال مُردن و از بین رفتن حیات معنوی‌شان هستند، توسط خداوند وارد می‌شود تا برگردند. ظاهراً یک شوک اثر کرد و آن هم در مورد قوم حضرت یونس^(ع) بود و این قوم زنده شد، ولی بقیه قوم‌ها مُردند و شوکها اثری نکرد. در آیه ۱۳۳ اعراف می‌فرماید: «فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجُرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالدَّمَ آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ...»؛ ما بر اینها طوفان و ملخ و شپش (یا کنه) و قورباغه‌ها و خون را فرستادیم، نشانه‌های روشن و تفصیل داده شده و بیان شده. اما قوم فرعون به جای اینکه متذکر شوند، بر استکبار خود افزودند. این گرفتاری هم برای آل فرعون در واقع برای این بود که دست از طغیانشان بردارند. معلوم می‌شود که دسته‌ی چهارم، کافران طاغی کسانی هستند که در مقابل حق صف‌آرایی کرده‌اند. خدا چون بندگان را دوست دارد، اینها را دچار بلا می‌کند، البته اول عذاب استئصال به آنها نمی‌دهد، مرتب به آنها شوک می‌زند، اگر آدم شدند و برگشتند که هیچ و اگر همچنان بر طغیانشان پافشاری کردند، آن وقت عذاب استئصال به سراغشان خواهد آمد. قرآن کریم در آیه ۲۱ سوره سجده می‌فرماید: «وَلَنذِيقُنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَلْذِيِّ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»؛ ما قبل از اینکه عذاب اکبر (عذاب همگانی و نابود کننده) را بر ایشان بفرستیم، با عذابهای کوچکتر و متوسط گرفتارشان می‌کنیم تا رجعت کنند و از کفر و طغیانگری‌شان دست بردارند. پس به هر کس که در نعمت بود، نمی‌گوییم تو مؤمن خوبی هستی یا نمی‌گوییم تو مورد استدراجی. به آسانی نمی‌شود قضاوت کرد و باید ببینیم که قضیه‌اش چه بوده است. خدا به مؤمن نعمت می‌دهد، به کافر هم می‌دهد. نعمت دادن به مؤمن و کافر هر کدام وجهی دارد. هر کس هم که گرفتار است، نمی‌توان گفت که تو آدم بدی هستی، بدی در ازای بدی است، اما نمی‌توان گفت که این شری برای توست، چه بسا مؤمنی باشد که در ازای یک قصور و یک غفلت خدا دارد صافش می‌کند. مثلاً به یک تکلیفی عمل نکرده است، خدا در این دنیا گناهش را اینگونه پاک می‌کند که نمونه‌هایش را در جامعه زیاد می‌بینیم.

یک سؤال در اینجا پیش می‌آید. از چه راهی انسان بفهمد که نعمتی که داریم استدراج نیست؟ اولاً آیا استدراج مخصوص کفار است و برای مؤمنان حکم ایمنی صادر شده است؟ نه. بعضی از آیات قرآن مطلق است؛ یعنی مقید به کفار نیست. قید نکرده است که فقط کفار. بله، در بعضی از آیات صحبت از تکذیب است که تکذیب هم موجب کفر است، مثلاً تکذیب انبیاء موجب کفر است: «وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ»^۲، «فَمَهْلُ الْكَافِرِينَ أَنَّهُمْ رَوَّيْدًا»^۳. اما در بعضی از آیات هم صحبت از کفار نیست: (آیات ۱۵ و ۱۶ سوره فجر) «فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَن»، بحث کفر مطرح نیست، آیه مطلق است. معلوم می‌شود که بحث استدراج، شامل کفار و مشرکین و معاندین حق هست، اما سرایت به یک سری از مؤمنین هم دارد که البته روایت هم داریم که به بعضی از آنها اشاره می‌کنم. امام سجاده^(ع) در دعای معروف سحر می‌فرماید: «وَلَا تَمَكُرْ بِي فِي حِيلَتِكَ»؛ خدایا به من مکر نکن. یعنی ممکن است به من هم مکر شود. «وَلَا تَسْتَدْرِجْنِي»؛ و من را مورد استدراج قرار نده. معلوم

۱- اعراف آیه ۱۳۰

۲- اعراف آیه ۱۸۲

۳- طارق آیه ۱۷

می‌شود که انسان مؤمن هم ممکن است گناهی از دستش برآید که مورد استدراج واقع شود. خدا رحمت کند حضرت امام^(ه) را بیانی داشتند که من زمانی که می‌شوم بدنم می‌لرزد. ایشان می‌فرمودند: معلوم نیست، ما هم ممکن است در باطن یک فرعون باشیم، دستمان به جایی نمی‌رسد، ما خودمان را نیازموده‌ایم، اگر روزی به ما قدرت بدهند و موانع هم برداشته شود و شرایط تفرعن هم برای ما جور شود، آن وقت می‌توانیم بفهمیم چه کسی هستیم و تازه خودمان، خودمان را بشناسیم. خود انسان هم نمی‌تواند قضاوت کند. حالا یک نفر زورش به مملکتی می‌رسد، مردم را به صلابه می‌کشد، مثل محمدرضا پهلوی. یکی زورش نمی‌رسد در مقطع پایین‌تر مثلاً آقا در خانه با اخم و برخوردهای بد و متکبرانه و سلطه‌آمیز چنان عرصه را بر زن و فرزندان تنگ می‌کند که وقتی وارد خانه می‌شود، اهل خانه وحشت می‌کنند. خوب، این فرد بیشتر از این از دستش بر نمی‌آید. خصوصاً مردها، البته زن هم می‌تواند اذیت کند، ولی چون تسلط مردها بیشتر است، بیشتر می‌توانند اذیت کنند. چقدر در روایات ما در مورد این مسئله سفارش شده است. خوب ممکن است انسان اهل نماز و دعای شب و قرآن هم باشد، ولی در عمل اینگونه رفتار نماید. ما هم باید مواظب باشیم، کسی به ما تضمین نداده است. کسی به ما وعده نداده است که چون شما شهادتین گفته‌اید و نماز هم می‌خوانید و ظاهر دینی دارید، هر خلافی کردید و با مردم و بچه‌هایتان هرگونه رفتار کردید مشکل ندارد، خصوصاً ستمگران که ستمگران در معرض استدراجند و بدترین ستمگران، آنهایی هستند که به ضعیف‌تر از خود ستم می‌کنند. مثلاً یکی برای دزدی به خانه اغنیاء می‌زند، باز هم این بهتر از دزدی است که از خانه فقیر دزدی می‌کند!! حداقل این جوانمردتر است. **« ظَلَمُ الضَّعِيفِ اَفْحَسُ الظُّلْمِ »**؛ **ظلم کردن به انسان ضعیف، زشت‌ترین نوع ظلم است.**

شخصی به نزد یکی از بزرگان اهل کرامت رفته بود، و گفته بود: خانم بنده خیلی آدم خوبی است و الان بیمار است. هر چه دارو و درمان می‌کنیم بی‌فایده است و اثر ندارد. شما یک دعایی کنید تا به خاطر آن نفس گرم شما، ایشان خوب شود. اصلاً بگویید که چطور شد که ایشان اینگونه شد، او که آدم خوبی بود. ایشان روی یک تکه نبات دعایی خواند و به ایشان داد و گفت: به خانم بگو بچه را هم نباید بزنی. ده برابر کاری که این بچه کرد و من کتکش زدم، اگر یک آدم بزرگ‌تر انجام دهد، می‌گوییم: مانعی ندارد، مگر شخصیت این طفل از آن آدم کوچکتر است؟! جسمش کوچکتر است، شخصیتش که فرقی ندارد. حرمتش که کمتر نیست. کی خدا به من حق داده است که چون پدرم هر رفتاری با فرزندم داشته باشم. کی به من حق داده است که زخم بدون اجازه‌ی من نتواند از خانه بیرون برود!! آیا معنای اینکه زن حق ندارد بدون اجازه شوهر بیرون برود، این است که مرد می‌تواند او را در خانه حبس کند؟! خداوند روز قیامت می‌فرماید: من به او گفتم، ولی معنایش این نبود که تو حق داری هر کار خواستی، انجام دهی! ما احکام خدا را بد می‌فهمیم. ما باید به عدالت برخورد کنیم. اگر همسر، همسر نجیبی بود بگوییم حالا که نجیب است، اذیتش کنم. حالا چه مرد چه زن که البته مردها بیشتر می‌توانند اذیت کنند و دستشان بازتر است! امیرالمؤمنین^(ع) فرمودند: **زشت‌ترین ظلم، ظلم به ضعیف است.** آدم ظالم هم در معرض استدراج است، چه نماز بخواند، چه دعا کند. ما باید حواسمان را جمع کنیم که آیات استدراج مطلق است. بحث تفسیر را نمی‌خواستم به وادی موعظه بکشانم، ولی در جامعه زیاد برخورد کرده‌ام. مثلاً افرادی که در عبادیات خود بسیار تقدس و تقید دارند، ولی هنگامی که به حقوق بندگان خدا می‌رسند، حد و مرزی نمی‌شناسند. اصل و میوه‌ی عبادت، عدالت است. عادل کیست؟ عادل کسی است که ملازمت بر تقوی و مروت دارد. میوه‌ی تقوی، عدالت است. مثلاً می‌گویند فلانی فاسق است، یعنی عدالت ندارد. تقوی را عدالت معنا کرده‌اند. ما باید به این نکات توجه داشته باشیم، وگرنه چشم باز می‌کنیم می‌بینیم که همه اعمالمان در دنیا خراب شده است و مشمول مکر الهی بوده‌ایم. دل‌مان هم خوش بوده است که اهل قبله‌ایم و شهادتین هم گفته‌ایم. اینها نکات بسیار مهمی است که باید دقت کنیم. گاهی یک زن یا مرد هزار خدمت به همسرش کرده است و انتظار دارد که یک کلمه تشکرآمیز از او

باشند، در عمرش یکبار هم این کلمات را نشنیده است. این خیلی بد است. حالا ابراز علاقه و گفتن کلمات محبت‌آمیز پیشکش!! پس ممکن است نعمت، استدراج باشد.

حضرت علی^(ع) فرمود: «لَيْرَكُمُ اللَّهُ مِنَ النِّعْمَةِ وَجَلِينِ كَمَا يَرِيكُمُ مِنَ النِّقْمَةِ فَرَقِينَ»؛ خدا باید چنان شما را از نعمت بیمناک ببیند همانطور که از نعمت و رنج فراری می‌بیند. چقدر از رنج فراری هستید؟ زمانی که نعمتی به شما رسید، فوراً نگویند: «ربی اکرم من»؛ خدا من را گرامی داشت. بترس. ممکن است این نعمت استدراج باشد. ممکن است دانه‌ی نزدیک دام باشد. این کلام نورانی امیرالمؤمنین^(ع) است. معنا هم همان است که در آیات قرآن می‌خوانیم. سپس می‌فرماید: «فَأَنَّهُ مَنْ وَسِعَ عَلَيْهِ فِي ذَاتِ يَدِهِ»؛ هر کس دستش باز شود (پر از نعمت شود)، «وَلَمْ يَرِ ذَلِكِ اسْتِدْرَاجًا فَقَدْ آمَنَ مَخُوفًا»؛ و این را استدراج حساب نکند، از یک دام وحشتناک غافل شده است. «وَأَنَّهُ مَنْ ضَيَّقَ عَلَيْهِ فِي ذَاتِ يَدِهِ»؛ هر کس دست تنگ و فقیر شود و این را امتحان الهی نبیند، «فَقَدْ ضَيَّقَ مَعْمُولًا»؛ پاداش بزرگی که به دنبال این امتحان به او خواهند داد، ضایع کرده است. مثلاً صبوری نکند، حرفهای بی‌ربط بزند، بی‌ادبی کند. امتحان را خراب می‌کند. گاهی وقتها دوربین مخفی می‌گذارند، طرف نمی‌فهمد و حرکات سبک انجام می‌دهد، حواسش نیست که دارند از او فیلم می‌گیرند، بعد می‌آیند و این فیلم را برای جامعه پخش می‌کنند، هر چه در باطنش است را به طور کامل نشان می‌دهد، بعد متوجه می‌شود که دوربین مخفی در کار بوده است. آن وقت خودش را جمع و جور می‌کند و اخلاقش را اصلاح می‌کند و کلماتش را درست می‌کند. خدا هم یک دفعه به ما اعلام می‌کند: ای بنده، تو جلوی دوربین مخفی بودی!! حالا بیا بین چکاره‌ای و امتیازات را جمع کنیم. آنجا بی‌صبری کردی، حرف مفت زدی و گله کردی، اینجا گفستی کاش اینطور نشده بود و اعلام نارضایتی کردی این امتیاز کم شد. پاداش را خراب کردی. قرار بود بدون آزمون و با معدل حداقل ۱۷ وارد بهشت شوی. دیدید مثلاً اگر کسی در دوره کارشناسی ارشد معدلش بالای ۱۷ باشد می‌تواند بدون آزمون وارد دکترا شود. یک عده ای را خداوند با معدل بالای ۱۷، بدون آزمون وارد بهشت می‌کند. چه کسانی هستند؟ «...إِنَّمَا يُؤَمِّلِي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ»^۱، دیگر آزمون ندارند. اما به بی‌صبر می‌فرماید: تو با بی‌صبری هایت همه چیز را خراب کردی! دست پشت دست می‌زند که من نمی‌دانستم در معرض امتحان هستم. من خیال می‌کردم خداوند من را خوار و ذلیل کرده است. «وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ»^۲؛ خدا مبتلایش می‌کند، روزی او را تنگ می‌گیرد، می‌گوید خدا مرا اهانت کرد. اصلاً اینطوری نیست. پس آیات استدراج اختصاص به کفار ندارد. خیلی بحث روشن، ساده و بدون ابهام است. سنت الهی را در عرصه‌ی آفرینش بیان می‌کند. در جامعه انسانی نوع برخورد خداوند با اصناف انسانها را بیان می‌کند. همه اینها روشن است، چه کسانی مشمول حقند، چه کسانی مشمول استدراجند. و من فکر می‌کنم که شفا فتر و نورانی‌تر از این آیات و حقایق چیز دیگری وجود ندارد. اگر کسی شائبه‌ای از ایمان در دلش داشته باشد، به راحتی و بدون هیچ ابهامی این مفاهیم را دریافت می‌کند.

بحث ایمان و عمل صالح:

در قرآن آیات زیادی در مورد ایمان و عمل صالح داریم.

«الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ»^۳؛ آنهایی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند خوشا به حالشان و چه بازگشت خوبی دارند. بحث این است که آیا می‌توان ایمان و عمل صالح را تفکیک کرد؟ اگر کسی ایمان به چیزی داشت چطور می‌تواند بر مبنای ایمانش عمل نکند؟ آیا امکان این هست یا نه؟ می‌تواند عمل صالحی

۱- نهج البلاغه دشتی، حکمت ۳۵۸، ص ۷۱۴

۲- زمر آیه ۱۰

۳- فجر آیه ۱۶

۴- رعد آیه ۲۹

باشد و ایمانی نباشد؟ اصلاً آدم بی ایمان می تواند عمل صالح داشته باشد؟ آدمی که به آثار اخروی جود و سخاوت ایمان ندارد، می تواند جود و سخاوت داشته باشد؟ آدمی که به آثار معنوی و اخروی انفاق در راه خدا ایمان ندارد، می تواند به تهیدستان کمک کند؟ آدمی که ایمان دارد قیامت و حساب و کتابی در کار است چگونه می تواند گناه کند؟ ظاهر قضیه این است که هر دو امکان دارد. بهترین دلیل بر امکانش وقوع آن است. گفته اند بهترین دلیل بر امکان شیء، وقوع شیء است. وقتی یک چیزی واقع شد، معلوم است که ممکن است. اگر ممکن نبود، واقع نمی شد. چون خیلی چیزها ممکن است، ولی واقع نمی شود، اما هر چه واقع شد، قطعاً ممکن است. چون محال واقع نمی شود. ما در عالم واقع می بینیم که این مسائل اتفاق افتاده است. آدمهایی هستند که ایمان ندارند، ولی یک نوع عمل صالح دارند. در روایت آمده است که سامری، بخشنده بود، چون بخشنده بود، خداوند به او مهلت داد. یا بعضی از کفار کارهای زیبایی می کنند که انصافاً تحسین برانگیز است. بعضی از مؤمنین هم کارهای زشتی انجام می دهند که تأسف بار است. می گفت یک نفر در حج که میلیاردها تومان پولش در بانک بود و همه هم می دانستند. لباس پوشیدنش را که می دیدید به حالش ترحم پیدا می کردید. دو ساعت نشسته بود که ما یک جایزه خیلی مختصر که در روز عید می دادیم، چشم دوخته بود که این را حتماً بگیرد. یکی از پزشکان آمد و گفت تو را به خدا این جایزه را به این نده که اگر به او بدهی من ناراحت خواهم شد!! این آدم با این همه مال و ثروت، به حدی دست تنگ و بخیل که حدی ندارد و خیلی زشت است. آیا این آدم ایمان ندارد که اگر انفاق کنی خداوند به تو عوض خواهد داد؟! پس بین ایمان و عمل صالح می توان تفکیک کرد. تفکیک در عالم واقع.

اقسام انسانها در این رابطه چهار دسته است:

۱- آنهایی که نه ایمان دارند و نه عمل صالح؛ نه ظاهرشان زیباست و نه باطنشان. ۲- کسانی که ایمان ندارند ولی عمل صالح دارند؛ مثلاً طرف شجاعت دارد، حتی اگر کافر هم شجاع یا سخی باشد، زیباست. نقش زیبا را چه کافر، چه مؤمن ترسیم کند، در هر صورت زیباست. ۳- یک عده ای هم هستند که عمل صالحی ندارند ولی ایمان دارند. نمونه ی خیلی بارز آن شیطان است. ابلیس با خدا صحبت کرد، یقین و ایمانش به خدا از ایمان ما هم محکمتر است! با خود خدا صحبت کرد. پیغمبران را دیده و با اکثر آنها هم صحبت شده است. ما روایات بسیار زیادی داریم. اصلاً روایاتی که می گوید ابلیس با انبیاء صحبت کرده است، صدها روایت است. با یحیی^(ع)، زکریا^(ع)، موسی^(ع)، عیسی^(ع)، و... صحبت کرده است. پس نبوت را هم قبول دارد. قیامت را هم قبول دارد، چون خودش به خدا گفت تا روز قیامت به من مهلت بده، اگر قبول نداشت چگونه می توانست این پیشنهاد را بدهد؟ خدا رحمت کند شهید مطهری^(ره) را که می فرمود: ایمان شیطان به این مسائل از ایمان ما هم بیشتر است. اما پیشیزی ارزش ندارد، چون هیچ عمل صالحی از این ایمان بیرون نمی آید. چون مانع دارد. ایمان دارم به اینکه زکات را باید داد، ایمان دارم به اینکه هر کس خمس را ندهد، بدهکار است و حق الناس گردنش است و روز قیامت معذب خواهد بود، اما مانع دارم و بخل نمی گذارد که زکات و خمس را پردازم. می گویم خدایا به جایش ۱۷ رکعت نماز دیگر می خوانم!! شما گرسنه تان است، به جای یک ظرف غذا، یک لیوان آب دیگر بخورید!! قرار نیست که گرسنگی تان رفع شود، چون آب، کار آب را می کند نه نان. ۴- انسانهایی که دارای ایمان و عمل صالحند که خداوند بهترین بشارت ها را در قرآن به این گروه داده است که اینها هم دارای مراتب هستند.

بحثی که مورد مناقشه علمای اسلام و قبل از اسلام، یهودیت و مسیحیت بوده است این است که آیا کسی که ایمان به مبادی داشت، خدا و قیامت و نبوت و انبیاء و ارزشها را قبول داشت، اما هیچ کدام را انجام نمی داد، این ایمان اثری دارد یا نه؟ آیا این ایمان، وی را نجات خواهد داد یا نه؟ مثلاً روایت داریم که روز قیامت وقتی شخصی یک کلمه «لا اله الا الله» را از روی ایمان گفت، وقتی تمثال این عمل را در داخل کفه ترازو قرار می دهند و همه گناهانش را در کفه دیگر می گذارند، همه گناهانش را محو خواهد کرد. پس این روایت می گوید که ایمان تنهایی اثر دارد. مفسرین ما در این قضیه در بحث عمیقی افتاده اند. قبل از آن در عالم مسیحیت دعوایی بود. عده ای می گفتند شما ایمان به حضرت مسیح^(ع)

داشته باشید، همین برای نجات شما کافیست. اگر هیچ عمل صالحی هم انجام ندادید، روز قیامت شما را به بهشت می‌برند، اما پایین‌ترین مراتب آن. اگر عمل صالح هم انجام دادید، درجه شما افزایش پیدا خواهد کرد. بین علمای مسیحیت نزاع دویست ساله‌ای بر سر این مسئله بود تا اینکه پولس که یهودی بود و بعداً به ظاهر مسیحی شده بود، وارد عالم مسیحیت شد و این تفکر اباحی‌گری را جا انداخت. اصلاً حضرت مسیح به خاطر شما مصائب را تحمل کرد و کشته شد و جلو جلو همه گناهان امتش را پیش خرید نمود!! بابای بزرگ شما پول داده که شما در غیاب او و بعد از مرگش هر چه می‌خواهید، بخرید!! به همه دکان‌داران محله پول داده است و بعدش هم مُرده و حالا شما هر چه می‌خواهید، بروید تهیه کنید. این منطق در عالم مسیحیت حاکم شد. خیلی راحت است، بگویند شما مسلمان درجه یک هستید، آدم متدین، و ضمن اینکه متدین هستید، لبی هم تر کنید! اشکال ندارد. هر چه هم که دلت خواست بگو و هر جا هم که خواستی برو. هر جور هم که خواستی زندگی کن. فقط به زبان هرگاه اسم حضرت مسیح^(ع) آمد، تعظیم کن. گاهی هم به کلیسا برو و مَهر تأیید بزن. الان غربی‌ها با این نوع تفکر خود را متدین می‌دانند. درست است که عده‌ای می‌گویند ما همین ذره را هم دیگر قبول نداریم. «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ آسَأُوا السُّؤَالَ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ...»؛ عاقبت بدکاران این شد که آیات خدا را تکذیب و مسخره کردند. و یک عده‌ای غافل هم هستند که تعظیم می‌کنند و ادعای تقدس و ایمان معنوی هم دارند ولی زندگی روزمره‌شان آلوده به انواع گناهانی است که حتی در کتاب آسمانی از آن نهی شده است.

در اسلام یک فرقه‌ای به نام «مُرجئه» پیدا شد که معتقد بودند زمانی که شهداتین را گفتی هر گناهی که کردی، خداوند می‌بخشد! در مقابل مُرجئه، فرقه «خوارج» بودند. این فرقه می‌گفتند اگر یک گناه انجام بدهی، کافری. آن تفریط و این هم افراط. ولی قرآن کریم هیچ کدام از این دو نظر را قبول ندارد. در رد نظر خوارج، امیرالمؤمنین^(ع) چند دلیل آوردند که مضمون روایت را عرض خواهم کرد. حضرت وقتی به عرصه نهروان وارد شدند، دوازده هزار خارجی ایستاده بودند، سخنرانی با اینکه چند خط بیشتر نیست، ولی همین چند خط هشت هزار نفر را عوض کرد! حضرت درست تیر را در وسط هدف زدند. فرمودند: چه شده است که شما شمشیرهایتان را بر روی شانه‌هایتان گذاشته‌اید و بر سر هر گناهکار و بی‌گناهی می‌زنید؟ (خیال می‌کنید هر کس یک گناه انجام داد کافر شده است!) چون به علی^(ع) می‌گفتند چون تو حکمیت را پذیرفته‌ای پس کافر شده‌ای. حالا بیا و دوباره از نو مسلمان شو. حضرت فرمودند: من هرگز کافر نشده‌ام، من قرآن را حَکَم کردم، من که نگفتم بروید ابوموسی را بفرستید، کار من که اشتباه نبوده است. بر فرض هم که اشتباه بوده است، کافر که نمی‌شوم!! حضرت نپذیرفت. حضرت به آنها فرمود: در زمان رسول خدا^(ص) دزدی می‌کردند، حضرت دست دزد را قطع می‌کرد، از ارث هم به وی می‌داد. (اگر شخص کافر باشد که ارث والدینش به او نخواهد رسید)، یعنی او را مسلمان حساب می‌کرد. پیغمبر گرامی، زناکار غیر محصن را شلاق می‌زد، همسر مسلمان به او می‌داد؛ (یعنی اینکه او را مسلمان حساب می‌کرد) نمی‌فرمود چون خلاف کردی پس کافری. زناکار محصن را رجم می‌کرد، اعدامش می‌کرد اما در قبرستان مسلمین دفن می‌کرد (یعنی اینکه او را مسلمان به حساب می‌آورد). اینها دیدند که اینها حرفهای درستی است. هشت هزار نفر به سمت حضرت رفتند. حضرت، علمی را نصب کردند و فرمودند هر کس توبه کرده به این طرف بیاید. دیدند که منطق، منطقی قوی است.

نظر قرآن: قرآن هم همین نظر را دارد. اگر دو طایفه با هم بجنگند چند فرض داریم. یا هر دو طایفه باطلند، یا هر دو طایفه حقند یا یکی حق و دیگری باطل است. غیر از این سه مورد نیست. اینکه هر دو طایفه باطلند، مانند جنگ جهانی، متدین و متفقین. اینکه یک طرف حق و دیگری باطل باشد هم خیلی بدیهی است. مانند جنگ امام حسین^(ع) با یزید یا امام علی^(ع) با معاویه. اما آیا امکان دارد که دو گروه حق با هم بجنگند؟ محال است. شما تا بحال شنیده‌اید که دو تا پیغمبر با هم بجنگند؟! امکان ندارد. در سوره حجرات آمده است: «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا

فَإِنْ بَعَثَ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْآخَرَىٰ فَقاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ...^۱؛ اگر دو طایفه از مؤمنین با هم جنگیدند بین آنها را اصلاح کنید، اگر یکی از این دو طایفه بر دیگری تعدی کرد، با آنکه تعدی می کند بجنگید تا به فرمان خدا بازگردد. (به این «بغی» می گویند) «...فَإِنْ فاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا...»؛ پس اگر بازگشت، میانشان به عدالت و انصاف صلح دهید. یعنی خدا طایفه‌ی باغی را مؤمن حساب کرده است. مگر «بغی» گناه نیست؟ مگر وقتی دو طایفه مؤمن جنگیدند که یکی‌شان خطاکار بود، باعث نمی‌شود که خون یک عده بی‌گناه ریخته شود؟ مگر قتل نفس گناه نیست؟ ولی قرآن حتی با گناه کبیره، اینها را کافر حساب نکرده است. این تخطئه‌ی قطعی عقیده‌ی باطل خوارج است. در این آیه‌ی کریمه، خداوند هر دو طرف را مؤمن حساب کرده است، با اینکه قطعاً یکی‌شان حق است و دیگری در حال گناه است. پس نه طایفه‌ی مُرَجئه حرفشان صحیح است و نه خوارج.

ان شاءالله این مسئله که آیا ایمان بدون عمل صالح هیچ ارزشی ندارد یا کمی ارزش دارد، در جلسه آینده بحث مفصل خواهیم کرد. دو نظر وجود دارد، عده‌ای می‌گویند قبول است و گروهی برعکس که ان شاءالله در مورد آن بحث خواهیم کرد.

وَصَلَّىٰ عَلَىٰ سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

خلاصه مطالب:

مکر الهی

صفت الهی ← خیر الماکرین

اقسام مکر:

- ۱- رسیدن به ناحق با سیره غیرمشروع (مکر سیئه)
 - ۲- رسیدن به حق با شیوه غیرمشروع
 - ۳- رسیدن به حق با شیوع مشروع (مکر حسن)
- مکر سیئه:** «...وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ...» (فاطر آیه ۴۳)
- روایات:** - ظاهر و باطن حيله مانع اجرای فرامین الهی است.
- راس حکمت اجتناب از خدعه است.
- ... قرآن ذات حق دارای مکر حسن است.
- «...وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ» (انفال آیه ۳۰)
- «وَمَا كَفَرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ» (آعرمان آیه ۵۴)
- «وَمَا كَفَرُوا مَكْرًا وَمَكْرًا مَكْرًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ» (نمل آیه ۵۰)
- «أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ» (اعراف آیه ۹۹)
- مکر الهی چیست؟ (قرآن)

۱- «سنستدرجههم من حيث لا يعلمون» (اعراف آیه ۱۸۲)

۲- «إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا» و «وَأَكِيدُ كَيْدًا» (طارقه آیات ۱۵ و ۱۶)

۳- «وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُضِلُّهُمْ خَيْرٌ لَّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّئُهُمْ لِيُزِدُوا إِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ» (آل عمران آیه ۱۷۸)

۴- «أَلَيْسَ بَيْنَهُمْ أُمَّةٌ نَّمَلُّهُمْ بِهِ مِنْ مَّالٍ وَ بَنِينَ» (مؤمنون آیه ۵۵)

۵- «قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا...» (مریم آیه ۷۵)

مکر الهی چیست؟ (روایات)

امام علی(ع):

- «و ما ابتلی الله احداً الا بمثل الاملا له»

- یا بن آدم اذا رأیت ربک سُبْحَانَهُ یَتَابِعُ عَلَیْکَ نِعْمَهُ وَ أَنْتَ تَعْصِیهِ فَاحْذَرِهِ

منطق قرآنی: «فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ» (فجر آیه ۱۵)

اصناف انسانها از حيث نعمت و رنج:

۱- مؤمنان پاک ← مشمول نعمتهای دنیا.

۲- مؤمنان خطاکار ← مشمول رنجهای دنیا.

۳- کفار عادی ← پاداش اعمال در دنیا.

۴- کفار طاغی ← مجازاتهای دنیوی باز دارند.

دسته اول: راحتی دنیای آنها به چند دلیل: الف) دوری از گناه (ب) عمل صالح

بعد از لغزش (دعا، توبه، استغفار)

«...لَوْ لَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»

«...إِنَّ الْأَحْسَنَاتِ لِيُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ...» (عمل صالح)

«وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ...» (دوری از گناه)

آیات وعده جمیل دنیوی بخاطر تقوی و استغفار:

- «...وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا» (طلاق آیه ۴)

- «...وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا... وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ...» (طلاق آیات ۳ و ۲)

- «وَ أَنْ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ...» (هود آیه ۳)

- «فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا» (نوح آیه ۱۰)

- «وَ يَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَ يَزِدْكُمْ قُوَّةً...» (هود آیه ۵۲)

در آیه اول متاع حسن ← بهره دنیاست و وعده تأخیر اجل.

آیات وعده جمیل بخاطر اجرای حدود الهی: - «وَ لَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أَنْزَلْنَا إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ

فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ...» (مائده آیه ۶۶)

دسته دوم: مومنان خطاکار:

- «وَ آخِرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ...» (توبه آیه ۱۰۲)

- «وَ مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبْتُمْ أَيْدِيَكُمْ...» (شوری آیه ۳۰)

روایات فراوان مربوط به موضوع آثار گناهان.

دسته سوم: کفار عادی: کفاری که سر جنگ و طغیان ندارند ← مشمول حبط عمل با پاداشهای الهی (آیات حبط و استدراج)

دسته چهارم: کفار طغیانگر علیه دین حق ← مشمول عذابهای متوسط ← برای انصراف آنها یا منع آنها:

- «وَ لَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَ نَقْصِ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَدْغُرُونَ» (اعراف آیه ۱۳۰)

- «فَارْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالذَّمَ آيَاتِ مُفَصَّلَاتٍ...» (اعراف آیه ۱۳۳)

- «وَلَنذِيقُنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَذْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» (سجده آیه ۲۱)

بیم از نعمت و امید در رنجها:

← ممکن است نعمت استدراج باشد.

← لیرکم الله من النعمه ...

← فانه من وسع عليه في ذات يده...

← آیات استدراج اختصاص به کفار ندارد.

بحث ایمان و عمل صالح:

ایمان و عمل صالح قابل تفکیک در عمل.

اقسام انسانها: ۱- فاقد ایمان و عمل صالح. ۲- فاقد ایمان و دارای عمل صالح. ۳- فاقد عمل و دارای ایمان. ۴- دارای هر دو.

التماس دعا

کلمات جزء چهارم:

فَانكِحُوا: ازدواج کنید	سدید: استوار- محکم	لَا تَعْدِلُوا: دادگری نکنید
صَدَقَات: مهریه ها (م. صدق)	نَحْلَه: بخشش - عطیه	وَلِيخْش: باید بترسد
مَرِيئًا: گوارا	وَآكْسُوا: پوشاک دهید	قَوْلًا مَعْرُوفًا: سخن نیکو
وَابْتَلُوا: بیازمایید	هَنِيئًا: حلال	اسِرَافًا و بِدَارًا: حیف و میل
حَسِيْبًا: حساب کننده	نَصِيْب: بهره	مَفْرُوض: مقرر
اَنْسْتُمْ: یافتید-مشاهده کردید.	مَا طَابَ لَكُمْ: آنچه موردپسند شما است.	يُوصِيكُمُ اللّٰه: خدا به شما سفارش می کند.
اِثْتَيْن: دو تن	لَا تَدْرُونَ: شما ندانید	وَصِيْه: سفارش
كَلَالَه: خواهر و برادرانی که از میت ارث می برند.	يَأْتِيْنَ بِفَاحِشَه: مرتکب گناهی آشکار و زشت شوند.	لَا تَعْضِلُوْهُنَّ: تحت فشار قرار ندهید.
تُبْتُ: توبه کردم	غَيْرَ مُضَارَّة: زیان آور نباشد.	وَالذَّان: و آن دو مرد
اِسْتِبْدَال: جانشین کردن	بُهْتَان: تهمت	سَلَف: گذشت
مَقْتًا: گناه	بَنَات: دختران	أَخَوَات: خواهران
بَنَاتُ الْأَخ: دختران برادر	بَنَاتُ الْأَخْت: دختران خواهر	أَرْضَعْنَ: شیر داده اند
تراضیتهم: تفاهم	رَبَائِب: دختران همسرانتان	أَصْلَاب: نسلها (م: صلب)
المُحْصَنَات: زنان شوهردار	ماوراء: به جزء اینها	مَسَافِحِينَ: زناکاران
فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ: و زانی که به ازدواج موقت (متعّه) در می آورید	العَنْت: رنج و سختی طاقت فرسا	حُدُودُ اللّٰه: مرزهای (قوانین) الهی
لم يستطع: توانایی ندارد	طَوْلًا: توانایی و ثروت	فَتَيَات: کنیزان (م: فئات)
أَخْدَان: دوست پنهانی	فريضه: واجب	تَمِيلُوا: منحرف شوید
تجارت: دادوستد	عدوان: دشمنی - کینه	مُدْخَلًا: جایگاهی
لَا تَتَمَتُّوا: آرزو نکنید	مَوَالِي: وارثان	قَوَامُونَ: (م: قوام) سرپرست و خدمتگزار
فَعِظُوا: پس پند و اندرز	حَافِظَاتُ اللَّغَيْبِ: زانی که	آلَاتِي: زانی که

دهید	خود را نگه دارند در پنهانی	
نُشُوز (نَشْر): نافرمانی	فضل الله: برتری داد	و هجروا: دوری کنید
ملکت ایمانکم: آنکه در تصرف شماست (از غلامان- کنیزان)	يُؤَفِّقُ الله: خداوند توفیق می دهد	ماذا عليهم: ایشان را چه می شد؟
الْجَنَّب: کنار	فَبَعَثُوا: برگزینند	أَعْتَدْنَا: آماده کردیم
مُهَيِّن: خوارکننده	رِئَاءِ النَّاسِ: خودنمایی برای مردم	قَرِين: همنشین
الصَّاحِب: دوست	مِثْقَال: سنگین	لَدُن: نزد
شهید: گواه	سُكَارَى: مست - بی خبر	عَابِرَى: در حال عبور
حدیث: سخن - حرف	صَعِيد: خاک	فَمَسَحُوا: مسح کنید
کفی: کفایت می کند	الذین هادوا: یهودیان	لِیا: بگردانند - عوض کنند
السنة: زبانها (م: لسان)	طمس: محو کردن	السبت: شنبه
یزکون: خودستایی می کنند	نصلى: می چشاییم - می اندازیم.	نضجت: سوخته شود - بریان شود.
فَتِيلاً: (رشته بسیار نازک میان هسته خرما) - کمترین مقدار	الطاغوت: بت - حاکم جبار - هر مسیری که به غیر حق منتهی شود.	نَقِيرًا: گودی بسیار کوچک - امور بسیار کوچک
جلود: پوستها (م: جلد)	ظلا: سایه	ظليلاً: سایه افکن
تودوا: بازگردانید	نعما: چه خوب است	اولی الامر: امامان معصوم
تأویل: بازگشت - فرجام	قدمت ایدیهیم: از پیش فرستادید.	صدوداً: بازداشتنی
بلیغ: رسا - گویا	شجر: اختلاف - جدایی	یسلموا: تسلیم شوند
المستضعفين: تضعیف شدگان	حذر: اسلحه - تجهیزات جنگی - آمادگی	يبطنن: البته سستی می کنند.
ثبات: دسته های متعدد	رفیق: همراه - دوست	انفروا: کوچ کنید
یا لیتنی: ای کاش حق	فوز: رستگاری	یغلب: پیروز گردد
کَیْد: نیرنگ	تثبیت: استوار	کفوا: بازدارید
خشیه الله: ترس از خدا	أینما: هر کجا	یدرک: فرا می گیرد
بروج: برجها و دژها		